

انشأالله که گربه است ! از کجا باید آغاز کرد ؟



بیوسته به گذشته قسمت یکصد و چهل و هفتم :

در حد مجالی که امروز داریم تنها می‌خواهم به یک چشمه‌ای دیگری از هزاران چشمه‌ی حقه بازیها، چشم‌بندی‌ها و شعبده‌بازی‌های استعمار اشاره کنیم. که از قدیم گفته‌اند «از توبه یک اشاره...!» البته این یک واقعیتی است مشهود و از مقوله توضیح و اضحات که استعمار امروزی و راه بلدان تربیت شده‌ی بومی‌شان برخلاف استعمار قرن ۱۹ و بیست با دستاویزهای جعلی‌ای که به گفته‌ی شاعر " هر دم از این باغ بری می‌رسد...!" با آب مشروعیت مطبوعات سنتی و نهاد‌های شبه‌مدنی جامعه و شبکه‌های بیست و چهار ساعته تلویزیونی عرضه می‌کنند و با ترویج دروغ و نهادینه‌سازی فساد در جامعه آن را در سرتاسر اندام و کالبد فرهنگی ملتها می‌دمانند. تا جامعه و ملتی که دارای ارزشهای متعالی انسانی‌اند به دنبال زندگی روزمره و درمنجلا ب کثیفی از آن اسیر سازد. منجلا بی که عزیزترین ارزشهای انسانی در آن فرو می‌روند. ما دیگر قلم بدستان جامعه از همان آغاز فریاد زده بودیم که اگر در ابتدای سقوط آخرین حلقه‌ای از زنجیر بیگانه‌گان طماع متوجه نه شویم و هر آنچه را که برای ما می‌پسندند و در بسته‌های رنگینی همچون مائده‌های آسمانی بر سر مان نازل میکنند قبول کنیم و بپذیریم روزی خواهند رسید که قاتلان و کسانی را که در کسوت مرشدان مذهبی - متفکران و روشنفکران قلبی عرصه علوم و فلسفه برای کشتار نرم‌افزاری ما و فرزندان ما می‌فرستند و یکجا با گونی‌های از پودر امتیازات دالری که تأثیر آن بر انسان‌ها بیشتر از هر نوع هیروئین و دیگر مواد مخدر است در بسته‌بندی‌های زیبا و قشنگ با مهر و لاک وطنی و در میان نسل پرخاشگر ما توزیع میدارند.



در این گونه اوضاع و احوال جامعه و زندگی روزمره اعتیاد بر مصرف نخستین قربانی آن "**عصیان**" معصومی است که انسانهای آزاده در تمامی مسیر راه پر پیچ تاریخ به حیث عصای راه ترقی و پیشرفت از آن بهره می‌برد. وقتی یک انسان در قلمرو حیات اجتماعی و ملی فاقد تعریفه‌های هویت و "**عصیان**" گردید چنان در آغوش گرم استعمار و نظام بورژوائی قرار می‌گیرد که وقتی خون فرزندان و برادران شانرا می‌ریزانند نا خود آگاه فریاد می‌زنند "**انشأالله که گربه است!**" می‌بینیم

که اکنون وضع مردم و ملت مان شبیه با چنین حال و احوال است و می بینیم که انسان باشند این سرزمین به موجود نیازمند و محتاجی مبدل شده که تمام وجود اش کاسه گدائی است و برای بقای این زندگی طفیلی نزد هولناک ترین آمیب های جامعه سر خم میکند تا اینکه فقط شکمش را سیر کند . اما همین انسان محتاج وقتی با خود می آید و از بهشت چریدن و نا آگاهی بیرون می پرد ، و بر من کیستم و چگونه زندگی باید کرد پی میبرد ناگهان سگنال های وجدانش که در **" بهشت چریدن و نا آگاهی "** خاموش بوده اند به حرکت می آید و می فهمد که وی را چگونه در یک **" سعادت کثیف ولذت پوچی "** زندانی ساخته بود .؟ او در زیر انباری از هیاهوی لذتهای دروغین و مجهول **" عصیان "** میکند ، آنچه که تنها **" آدم "** به آن دسترسی دارد . اما نباید تصور نمود که میتوان تنها به اینکه من **" عصیان "** کرده ام اکتفا نمود بلکه تناب های این **" عصیان مقدس "** را با درخت تنومند وجدان جمعی باید بست . زیرا نه میتوان در عصر حاضر تا زمانی که هر احساس و هر آنچه را که در میان ملت و جامعه به نمائیش میگذرانیم به وجدان عمومی تبدیل نه شده باشد در هر مقطعی از زمان امکان فرسوده گی و آسیب پذیری به آن وجود دارد . حالاً به این پرسش می رسیم که چه کسانی و چگونه این مأموریت را باید به انجام رساند ؟ بر ای پاسخ و توضیح این گونه پرسشهای بسیار مهم در زندگی بشر ضرور است که نخست به فقدان و نبود تعریف مشخصی از روشنفکر و مسؤلیتس موجب شده تا فاجعه های بزرگی در حیات همه جوامع شرقی بالاخص ما افغانها بوجود بیاورد . متأسفانه چون تا اکنون ما مقوله **" روشنفکر "** و **" دانشمند "** را مترادف هم فرض نموده ایم دچار این اشتباه شده ایم که ندانیم روشنفکر کیست ؟ وقتی از روشنفکر سخن به میان می آوریم باید پذیرفت که روشنفکر اگر بخواهد یا نه خواهد چراغ راه ملتهاست . این درحالی است که می بینیم در سبزه زار افغانستان طفیلی های جامعه و آمیب های گندیده با داشتن چند برگه ای از شبکه های جاسوسی که با مهر و دستخط نامدارترین دانشگاه های دنیا مزین شده است مسؤلیت وضع فاجعه بار امروزی را بر عهده دارند . بنابراین بزرگترین مسؤلیت روشنفکر در جامعه این است که علت اساسی و حقیقی انحطاط جامعه را دریابد و علت واقعی توقف و عقب مانده گی و فاجعه را کشف کند . قدرتهای خونخوار همیشه تلاش کرده اند تا با مستقر ساختن دائمی پایگاههای انسانی میان اقشار و طبقات محروم جامعه قشر و طبقه مرفهی را فریب دهند و به دنباله روی از خویش وادارند .



اکنون در همین افغانستان خود ما رژیم حاکم برمقدرات کشور با سختی تلاش میکند تا چنین وانمود کند که گویا **" شهر در امن و امان است "** و هر صبح وشام در اجاق تاریخ افغانستان هزم فریب و ریأ را آتش میزند . طبیعی است که از چنین آتش فریب و ریأ خاکستری از نفرت ها و کدورت های ملی و مذهبی بجا می ماند . نباید فراموش کرد که در آتشکده فاجعه ء بزرگی که دامن نسل ما و دیگر نسل های از ملت مانرا گرفته است هزم فریب و ریأ ، با گوگرد دروغ و بهتان روشن می شود . بدون شک ملموس ترین عوارض این وضعیت که انسان معتاد بر زندگی روزمره می گردد وقوع و ایجاد حوادث درد ناک واقعی و مصنوعی اند که در مسیر چنین زنده گی ایجاد وخلق میگردند . و باشندگان یک قلمرو جغرافیایی هم اگر بخواهند با گذشته اش پیوند داشته باشند وقوع حوادث تکان دهنده مانع این گونه تعاملات تاریخی می شوند . روی همین دلیل است که در تاریخ معاصر افغانستان شاهد حوادث

تکان دهنده ای هستیم که اگر در یک جامعه ای نورمال مراحل تکامل و پیشرفت بصورت طبیعی پیموده شده باشد و از فرآیند سنت به مدرنیته یا همان پیشرفت نوین و بروز شده انتقال یافته باشند بسیاری از حوادث روزمره بر دیوارهای تاریخ و تمدن جا میگیرند ،
اما ندای آسمانی در قلمرو فطرت انسان در جامعه و تاریخ بر پیوستن نهاده شده است آنگاه که خداوند از تمدنها و زندگی پیشرفته انسان خداگونه تاریخ گذشته بنام کوثر یاد میکند و پیامبر را راهرو راستین چنین خط تاریخ بشری :

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

<https://www.youtube.com/watch?v=9FM7ypUSkkk>

اما با هزاران درد و دریغ می بینیم که برخلاف این رویه دائمی تکامل جوامع بشری وجود حوادث بی شماری که لحظه به لحظه پیرامون زندگی و حیات جامعه مان بوقوع می پیوندند ، نسل امروزی ما با ید از حافظه شان حوادث گذشته را پاک کنند تا برای پروراندن موقت حوادث کنونی جا سازی نمایند . اما ندای آسمانی در قلمرو فطرت انسان در جامعه و تاریخ بر پیوستن نهاده شده است آنگاه که

